

## اقتصاد بین الملل

بزرگترین اقتصاددانان و تئوریسین‌های اجتماعی پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم جز چند استثنا، همگی بر این باور بودند که با رشد صنعت می‌توان بر کمبود چیره شد. مارکس و کینز در بسیاری از مسائل اساسی اختلاف نظر داشتند، اما در این‌که در اقتصاد صنعتی مدرن، مواد اولیه اهمیت خود را از دست می‌دهند در توافق بودند. اگر مارکس دنیایی را تصور می‌کرد که در آن وفور کالا به اندازه‌ای است که نیاز به قیمت از میان می‌رود، کینز هم اعلام می‌کرد که مشکلات اقتصادی بشریت حل شده‌اند.

در پایان قرن بیستم، هایک نیز نظر مشابهی ارائه داد وقتی اصرار داشت که در جهان تحت سلطه بازار آزاد سدهی غیرقابل عبور برای رشد اقتصادی وجود ندارد. این فانتزی بخشی از سنت و خرد مشترک تمام احزاب (مطرح) شده است. رهبران این احزاب به‌طور خستگی‌ناپذیر ورد دهه نود را تکرار می‌کنند، ما در عصر "اقتصاد بی‌وزن" زندگی می‌کنیم که وابستگی آن به مواد اولیه کمتر و کمتر می‌شود.

این باور، که با صنعتی شدن می‌توان از محدودیت مواد اولیه گذر کرد، بسیاری از دیدگاه‌های سیاسی به‌ظاهر آشتی‌ناپذیر را متحد می‌کند. وقتی نئولیبرال‌ها اعلام کردند که فروپاشی کمونیسم به‌معنای پایان تاریخ است، نشان دادند که تا چه اندازه با مخالفان مارکسیست خود اشتراک نظر دارند. آنان فرض می‌کردند که وقتی نبرد سرمایه‌داری در یک سو و نظام مدیریت مرکزی در سوی دیگر به پایان رسید، کشمکش‌های ژئوپلیتیک هم به انتها می‌رسند. در بازار آزاد جهانی، مانند جهان کمونیستی مارکس، کمبود در نیازهای زندگی وجود ندارد. به فکر این مبلغان هیجان‌زده بازار آزاد خطور نکرد که صنعتی شدن ممکن است خود موجب درگیری‌های جدید و خطرناک دیگری شود. آن‌ها نیز مانند مارکس جنگ بر سر کنترل مواد اولیه محدود را یادگاری متعلق به گذشته پیش از سرمایه‌داری می‌دانستند.

اما، برخلاف مارکس، نئولیبرال‌ها نمونه آشکاری از جنگ بر سر مواد اولیه توسط یک جامعه پیشرفته صنعتی را در پیش روی خود داشتند. حتی آشکارتر از جنگ احتمالی در عراق، جنگ خلیج فارس برای به‌دست آوردن کنترل منابع انرژی مورد نیاز غرب بود. اگر صدام اجازه پیدا می‌کرد که کویت را از آن خود کند، کنترل بخش قابل توجهی از منابع نفتی را در دست می‌گرفت. نفت زیادی در جهان موجود است، اما استخراج قسمت اعظم آن بسیار گران‌تر از نفتی است که در ناحیه کویت و عراق است. خلیج فارس بزرگ‌ترین منبع نفت ارزان جهان است. هر گونه اختلال در ارائه این نفت یا افزایش بهای آن برای کشورهای پیشرفته صنعتی چون آمریکا و ژاپن فاجعه بار است. آسیب‌پذیری اقتصادی - و نه تهدید از سوی اسلام رادیکال - دلیل اصلی تبدیل خلیج فارس به مرکز درگیری جهانی است.

این به آن معنی نیست که خطر اسلام رادیکال غیرواقعی یا ناچیز است، اما تهدیدی غیرمستقیم است. هر چه که بن‌لادن امروز بگوید، حقیقت این است که اهداف استراتژیک القائده منطقه‌ای است نه جهانی. هدف محوری آن همواره سرنگونی خاندان سعود بوده است. درست است که برای رسیدن به این هدف، القائده درگیر نبردی در وسعت جهانی علیه قدرت آمریکا شده. در شرایط فعلی، عربستان

## جهان در جنگ\*

جان گری

ترجمه رامون

نظم نوین جهانی به زباله‌دان فرستاده شده و ویژگی‌های دنیایی که در قرن آتی در آن زندگی خواهیم کرد روشن‌تر شده است. پایان ایدئولوژی سکولار صلح را به ارمغان نیاورده است. تنها کاراکتر جنگ تغییر یافته. در خلیج فارس و آسیای میانه، در افریقا و دریای چین، ملت‌ها درگیر نبردهای نوبنی شده‌اند؛ نبردهایی برای کنترل موادخام پایان‌پذیر. رقابت‌های استراتژیک دوران جنگ سرد جای خود را به جنگ برای مواد خام داده است.

از بسیاری جهات، این بازگشت به شرایط عادی است. نبردهای ایدئولوژیک قرن بیستم به شدت غیرمتعارف بودند. در طول تاریخ، جنگ‌ها برای طلا و الماس، دست‌یابی به رودخانه و زمین حاصل‌خیز بوده است. اگر الگوی کشمکش‌های در حال رشد امروز برایمان ناآشنا به نظر می‌آید به خاطر این است که ما هنوز تحت تأثیر این آرمان قرن نوزدهم هستیم که گسترش صنعت در جهان به صلح ابدی می‌انجامد. تا میانه عصر ویکتوریا، اغلب اندیشمندان کمبود در نیازهای اولیه زندگی را جزئی از شرایط طبیعی وجود انسان می‌دانستند. آن‌ها با مالتوس موافق بودند که محدودیت‌هایی برای رشد، وجود دارد؛ منابع کره زمین متناهی هستند و نمی‌توانند نیازهای جمعیتی بارشده سریع را تأمین کنند. همان‌گونه که جان استوارت میل می‌گفت این به‌معنای این نیست که چشم‌اندازی برای بهبود زندگی انسان‌ها وجود ندارد. نوآوری می‌تواند زندگی راحت‌تر و لذت بخش‌تری را برای تعداد بیشتر و بیشتری از انسان‌ها فراهم آورد، به شرطی که جمعیت بشر تحت کنترل قرار گیرد. به بیان دیگر، پیشرفت بشری قادر نیست بر محدودیت‌هایی که کمبود مواد اولیه ایجاد می‌کند غلبه کند.

با پیشرفت شتابنده انقلاب صنعتی، این فراست از میان رفت.

ورای آشوب کنونی در خلیج فارس، درگیری‌های بزرگتر دیگری هم در حال شکل‌گیری هستند. اشتباه است اگر تصور کنیم که بازگشت ژئوپلیتیک تنها ناشی از کاستی‌های سیاست ایالات متحده است. ژئوپلیتیک ویژگی پروسه صنعتی شدن در سطح جهان است. می‌توان شمه‌ای از نبردهای در حال شکل‌گیری را در دریای چین مشاهده کرد. از تایوان و چین تا فیلیپین، اندونزی، مالزی و ویتنام، این ناحیه‌ای است که در منابع زیر دریایی، بسیار غنی است؛ به‌ویژه در نفت و گاز طبیعی. رقابت برای این ثروت طبیعی موجب ستیزهای تند دریایی شده و طرفین نشان داده‌اند که از به‌کارگیری نیروی نظامی هم ابایی ندارند. در نتیجه، آن‌جا مرکز یک مسابقه تسلیحاتی شدت‌یابنده شده است.

است. این سیاست‌ها را نمی‌توان تنها بر اساس ژئوپلیتیک توضیح داد. در سیاست خارجی ایالات متحده همیشه عناصر نامتجانس ایده‌آلیستی حضور داشته‌اند.

آن دسته از سیاست‌گذاران آمریکایی که از تغییر حکومت‌ها در سراسر منطقه خاورمیانه هواداری می‌کنند. بر این باورند حکومت‌های دمکراتیکی که با قدرت نظامی آمریکا بر سر کار می‌آیند مشروعیت عمومی بیشتری خواهند داشت تا استبداد بومی. این خود گول‌زنی خطرناکی است. در منطقه‌ای که قدرت آمریکا نفرت‌کینه‌توزانه می‌آفریند، هرگونه تلاش در مهندسی سیاسی توسط ایالات متحده احساسات ضد آمریکایی را شعله‌ور خواهد ساخت. خطر جدی‌تر، افزایش پشتیبانی برای گروه‌هایی چون القاعده است و حتی می‌تواند به شورش‌های غیرقابل کنترل در چندین کشور منطقه منجر شود. در چنین صورتی، منافع ژئوپلیتیک آمریکا جزو قربانیان خواهد بود.

طبیعی است که وقتی از نقش نفت در درگیری‌های جهانی صحبت می‌شود توجه به خلیج فارس معطوف شود، اما تنها یک بخش از معماری ژئوپلیتیک است. در آسیای میانه، قدرت‌های بزرگ - آمریکا، روسیه و چین - بازی بزرگ را دوباره شروع کرده‌اند. بدون شک نزدیکی ناگهانی که میان روسیه و آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر به‌وجود آمد گاهی به دلیل نیاز به همکاری بیشتر در راهبرد ضد تروریستی بود اما دلیل ریشه‌ای‌تر این نزدیکی را باید در باور دولت بوش به‌متنوع ساختن منابع انرژی مورد نیاز آمریکا جستجو کرد. خیلی پیش از حمله القاعده برنامه‌ریزان آمریکایی در فکر تغییر سیاست انرژی این کشور بودند تا وابستگی این کشور را به نفت خلیج فارس کاهش دهند. جایزه‌ای که بوش در معاملاتش با پوتین در پی آن است همانا دسترسی به ثروت طبیعی حوزه دریای خزر است. علاقه تازه آمریکا در آفریقا نیز از همین زاویه قابل بررسی است؛ آفریقایی که به تازگی منابع بزرگ نفت در آن پیدا شده.

ورای آشوب کنونی در خلیج فارس، درگیری‌های بزرگتر دیگری هم

سعودی - مهم‌ترین تولیدکننده خلیج فارس - نفت خود را در ازای حمایت آمریکا به غرب ارائه می‌کند. در نتیجه بدیهی است که در چنین شرایطی القاعده و آمریکا دشمن قسم خورده یکدیگر باشند. اما با وجود این تهدید القاعده از توان نمایش داده شده‌اش برای حرکات تروریستی علیه غرب ناشی نمی‌شود. تهدید، ناشی از شکننده بودن رژیم سعودی است.

عربستان سعودی برای درآمدش تقریباً به‌طور کامل به نفت متکی است. علاوه بر این - و این جاست که کشیش مالتوس وارد صحنه می‌شود - پیش‌بینی‌ها می‌گویند که جمعیت عربستان در ۲۰ سال آینده دو برابر خواهد شد (و در این زمینه تفاوتی بین عربستان و دیگر کشورهای منطقه نیست). رشد سریع جمعیت و تکیه کامل بر یک محصول پایان‌پذیر ترکیب مناسبی برای ثبات سیاسی نیست. از آغاز دهه ۸۰ به بعد به دلیل افزایش جمعیت، درآمد سرانه عربستان ۵۰ تا ۷۵ درصد کاهش یافته. اگر این روند تا ۲۰ سال دیگر ادامه یابد که به‌طور یقین هم ادامه خواهد یافت - مگر آن‌که شاهد افزایش قابل توجه بهای نفت باشیم - نتیجه، تنش شدید اقتصادی و سیاسی خواهد بود.

اسلام تندرو در موقعیتی است که می‌تواند از این شرایط بهترین استفاده را بکند. نظام آموزشی عربستان مانند نظام یارانه‌ای است که، با خراب شدن وضع اقتصادی، میلیون‌ها مرد بیکار شده و تبعیدی را به‌عنوان کادر در اختیار اسلام رادیکال می‌گذارد. این انفجار جمعیتی همراه با کاهش درآمدها و پیشرفت قدرت اسلام بنیادگرا، رژیم سعودی را از ریشه‌ای متزلزل می‌کند. تنها پیش‌گویی پر جرأتی می‌تواند ادعا کند که این رژیم ۱۰ سال دیگر هنوز بر سر کار خواهد بود.

برای برخی اعضای دولت بوش، ضعف رژیم سعودی دلیلی است برای تلاش در تغییر شکل دادن این رژیم به‌گونه‌ای که با منافع و ارزش‌های آمریکا منطبق‌تر باشد. این متخصصان طرح‌های خود را به عربستان نیز محدود نمی‌کنند. هدف تغییر رژیم‌ها در سراسر منطقه

در حال شکل‌گیری هستند. اشتباه است اگر تصور کنیم که بازگشت ژئوپلیتیک تنها ناشی از کاستی‌های سیاست ایالات متحده است. ژئوپلیتیک ویژگی پروسه صنعتی شدن در سطح جهان است. می‌توانید شمه‌ای از نبردهای در حال شکل‌گیری را در دریای چین مشاهده کرد. از تایوان و چین تا فیلیپین، اندونزی، مالزی و ویتنام، این ناحیه‌ای است که در منابع زیر دریایی، بسیار غنی است؛ به‌ویژه در نفت و گاز طبیعی. رقابت برای این ثروت طبیعی موجب ستیزهای تند دریایی شده و طرفین نشان داده‌اند که از به‌کارگیری نیروی نظامی هم ابایی ندارند. در نتیجه، آن‌جا مرکز یک مسابقه تسلیحاتی شدت‌یابنده شده است.

درگیری‌های دریای چین بیشتر از زاویه آنچه از آینده حکایت دارند مهم هستند. با صنعتی‌شدن آسیا، نیاز انرژی آن به سرعت افزایش می‌یابد. به‌ناچار، کشورهای آسیایی خود را در رقابت با یکدیگر و با غرب بر سر منابع پایان‌پذیر هیدروکربن خواهند یافت. شاید این دورنما برخی از استراتژیست‌های نظامی امریکایی را به این باور واداشته که خطر درازمدت برای امنیت امریکا نه از طرف اسلام تندرو بلکه از سوی چین خواهد بود. چگونه این کشور وسیع نیازهای انرژی خود را تأمین خواهد کرد زمانی که کاملاً صنعتی بشود؟ زمانی که چین بر سر منابع باقی‌مانده انرژی به رقابت با امریکا بپردازد، چه اطمینانی وجود دارد که این رقابت به جنگ نینجامد؟

اگر به نظر می‌آید که جنگ بر سر منابع اولیه از مشخصه‌های قرن بیست‌ویکم است، دلیل این نیست که چند کشور - هم اکنون امریکا و چین در آینده - با آزمندی ثروت زمین را به تصرف خود در می‌آورند. منطبق "جنگ منابع" عمیق‌تر از این است. رقابت شدت‌یابنده برای منابع طبیعی نتیجه‌گیرناپذیر صنعتی‌شدن در مقیاس جهانی است - پروسه‌ای که امروز همه آن را رهایی بشریت از کمبود قلمداد می‌کنند. در حقیقت، صنعتی‌شدن مجموعه‌ای جدید از کمبودها را می‌آفریند.

ادامه رشد بشر فشار بر محیط زیست را افزایش می‌دهد از جمله فشار بر انواع دیگر جانداران. این فشار بیشتر نیز می‌شود وقتی که این جمعیت رو به رشد خواستار شیوه و استانداردهای زندگی صنعتی نیز باشند. شیوه زندگی در گذشته محدود به گروهی کوچک بود. ترکیب اثر رشد جمعیت و صنعتی‌شدن در حال به‌وجود آوردن تغییراتی در محیط زیست است که در طول تاریخ بی‌مانند بوده. در بخش‌هایی از جهان، آب تازه به منبعی غیرقابل تجدید بدل شده است. در سطح جهانی، تغییرات آب‌وهوایی شرایط زندگی را برای میلیاردها انسان به‌طور فاحشی تغییر داده‌اند. در چنین شرایطی، جنگ خلیج فارس در عراق را چون پیش‌درآمد درگیری‌های بیشتر و شاید بزرگتر دیدن چندان دشوار نیست.

برنامه‌ریزان نظامی در بسیاری کشورها خطر جنگ‌های منابع را به‌طور جدی در حال افزایش می‌دانند، اما اقتصاددانان این خطر را نفی می‌کنند و سیاستمداران آن را دور می‌زنند. در مورد سیاستمداران، دلیل واضح است. رای دهندگان اشتباهی خبر بد را ندارند. برای اقتصاددانان، به‌ویژه نوع لیبرال‌های سفت و سخت، نفی واقعیت جنگ بر سر منابع دلایل پیچیده‌تری دارد. همچون مارکس، اینان باور دارند

که، اگر نظام اقتصادی درست باشد، فن‌آوری انسان را از شر اهریمن همیشه حاکم کمبود و جنگ رها خواهد کرد. برای مارکسیست‌ها، بهترین نظام سوسیالیسم است. برای نئولیبرال‌ها، بازار آزاد. آنچه ایدئولوگ‌های هر دو نظام از آن برخوردارند این ایمان است که فن‌آوری به انسان‌ها اجازه خواهد داد که زنجیر تاریخ را بشکنند. و جهانی نوین بیافرینند. این ایمان هم از باور و نه بررسی منطقی سرچشمه می‌گیرد. مشکل این نیست که قدرت ناشی از کاربرد عملی دانش را زیاده جلوه می‌دهد. مشکل این است که فراموش می‌شود که انسان گناهکار است که از فن‌آوری استفاده می‌کند. پیشرفت در ژنتیک ممکن است که به از میان رفتن معایب ارثی، که موجب بیماری‌های دردناک می‌شوند کمک کند، اما در آن واحد، امکان تولید سلاح‌های بیولوژیک را هم فراهم می‌سازد. اختراع انواع جدید انرژی می‌تواند وابستگی اقتصاد صنعتی به هیدروکربن‌ها را به‌طور محسوس کاهش دهد. اما یقین داشته باشید که خیلی زود از آنان برای مصارف نظامی استفاده خواهد شد.

شاید در نظام اقتصادی بسیار بهتری، فن‌آوری قادر باشد ارائه بی‌پایان منابع طبیعی را ممکن سازد. من گمان نکنم چنین چیزی شدنی باشد. اگر فقط به این خاطر که به نظر می‌رسد قوانین ترمودینامیک امکان حرکت دائمی ماشین را نفی می‌کنند. ولی حتی اگر جهان بری از کمبود در تئوری میسر باشد، از جهت انسانی ممکن نیست. درگیری‌های تاریخی بشری جلوی به واقعیت پیوستن چنین چیزی را خواهند گرفت.

نئولیبرال‌ها که از فروپاشی کمونیسم به‌عنوان پایان تاریخ استقبال کردند دچار اشتباه بزرگی شدند. بخشی از این اشتباه ریشه در فرمول‌های ساده‌لوحانه اقتصادی داشت که مانع در نظر گرفتن فاکتورهای آشنای تاریخی و جغرافیایی می‌شد. منابع طبیعی به‌طور برابر در جهان پخش نشده‌اند. این منابع به‌صورت نابرابر توزیع شده‌اند و بیشتر در مناطقی متمرکزند که از درگیرهای طولانی‌مدت رنج می‌برند. آشکارترین نمونه نفت است. راهبرد ژئوپلیتیک ایالات متحده در خلیج فارس می‌تواند تضادهای رام‌نشده‌ی آن‌جا را تشدید کند. در دریای چین نیز ادعاهای طرفین روی منابع ساحلی می‌تواند دشمنی‌های تاریخی را دوباره شعله‌ور سازد.

تنها نئولیبرال‌ها نبودند که قادر به پیش‌بینی بازگشت ژئوپلیتیک نشدند. تحت تأثیر ایمان ساده‌لوحانه به فن‌آوری، کم هستند کسانی که شوخی تاریخی که در برابرمان در حال شکل‌گیری است را در یافته باشند. در استفاده از فن‌آوری برای تحکیم کنترل خود بر منابع طبیعی، پیشرفته‌ترین اقتصادهای دنیا نشان می‌دهند که برای موفقیت و حتی وجود خود همچنان به این کره خاکی محدود و شکننده وابسته‌اند. در عین حال، این اقتصادها بیش از پیش درگیر جنگ‌های قدیمی مذهبی و قومی نیز می‌شوند. همان‌طور که قابل پیش‌بینی بود دوران نوین صلح دائمی، که چند سال پیش فرا رسیدنش اعلام شد، امروز به بازگشت به قدیمی‌ترین درگیری‌ها با همراهی فن‌آوری پیشرفته بدل شده است.